

گزارش

حسن چاوشیان:

تسکین عذاب مقایسه



بوده ولی هرگز اتفاق نیفتاده، یا امکانش فراهم نبوده یا از کم‌همتی من بوده یا هر چیز دیگری. آقای دکتر توفیق گفتند از مقوله غیاب زیاد حرف نزنیم، اما گاه این غیاب و فقدان خود را چنان بر آدم تحمیل می‌کند که نمی‌شود حرف نزد. می‌گویند نباید به غرب نگاه کرد اما من می‌خواهم نگاه کنم، چون روال طبیعی کار تولید دانش اساسا به این شکل است. در جاهای دیگر هم که مدعی هستند تولید دانش دارند، تفکر یک جریان گروهی و فرایندی طولانی‌مدت است. انواع و اقسام جامعه‌شناسان علم، مورخان علم و فیلسوفان علم به زبان‌های مختلف گفته‌اند که باید بر روی یک موضوع به صورت جمعی و مستمر تمرکز کرد تا تفکر علمی شکل بگیرد. به همین دلیل این کتاب بسیار اهمیت دارد. دست‌کم من کتابی نمی‌شناسم که تاکنون بدین شکل نوشته و نتیجه کار گزارش شده باشد.

با بسیاری از مباحث کتاب همدل. بی‌شک مفهوم گذار مهم است. ولی چندان موافق نیستم که گذاراندیشی یک نظام تولید دانش اجتماعی به وجود می‌آورد. به نظر من این فقط مستمسی است که به آن می‌چسبند تا دانشی تولید نشود. یعنی اینکه همواره در برابر هر چیزی یک فرمول ارزش‌آماده داشته باشیم و بگوییم در وضعیت گذار قرار داریم. درباره این کلمه در کتاب به اندازه کافی بحث شده، که یک‌جور غایت‌اندیشی و یک فلسفه تاریخ در آن هست که غیرقابل دفاع است. گذار از کجا به کجا؟ اینها همه مسئله‌اند. منتهای وقتی از تعلیق حرف بزنیم و بگوییم وضعیت نه سنتی است نه مدرن، نوعی موهوم‌سازی قضیه است. یعنی آن سنتی را که می‌شناسیم و آن دنیای مدرنی که می‌شناسیم نه این است نه آن. پس چیست؟ نامشخص است. چیزی هم نمی‌توانیم درباره‌اش بگوییم. به هیچ گزاره‌ای هم نمی‌توانیم درباره‌اش برسیم. اما فکر می‌کنم اگر این فرمول را کمی تغییر دهیم، از این موهوم‌سازی بیرون می‌آیم. یعنی به‌جای اینکه بگوییم وضعیت ما نه سنتی است نه مدرن، بگوییم وضعیت ما هم سنتی است هم مدرن. یعنی در این وضعیت هم

عناصری از سنت هست، هم عناصری از مدرنیته. حالا به چه نسبت؟ سنت و مدرنیته چگونه با هم تعامل کرده‌اند و ترکیب شده‌اند و نتجانش چیست؟ همگی پرش‌هایی تجربی هستند که باید مطالعه شود. ولی این کار را نکرده‌ایم و نمی‌کنیم. همچنین به نظرم در اینجا تا حدودی نسبت به روش تطبیقی بی‌انصافی شده است. به نظرم روش تطبیقی و تطبیقی نگاه‌کردن مناسب و موضوعیت دارد. چه بخواهیم چه نخواهیم این مدرنیته‌ای که داریم، نهاد و شکل‌های جدید زندگی‌ای که داریم، همه آمده‌اند. همه این شکل‌بندی‌ها که بر سریتی بسیار زیاد به دست حکومت‌های ملی که در پی فرایند نوسازی بودند وارد شده‌اند و شکل گرفته‌اند. وقتی با اینها مواجه می‌شویم، وقتی می‌خواهیم از چیستی آنها بیرسیم و بدانیم که چرا آنچه باید انتظار می‌رفت از دل این نهادهای مدرن، از این نوسازی، بیرون نیامد و وقتی به‌ناچار می‌خواهیم این وضعیت را شناسایی کنیم، باید بدانیم این شکل‌های جدید که وارد شده‌اند نسبت با سنت چه سرنوشتی یافته‌اند. اما ما هنوز سنت خودمان را درست نمی‌شناسیم. یعنی هنوز نسبت به سنت خودمان خودگاه نشده‌ایم. ما کاری در این زمینه انجام نداده‌ایم. جامعه‌شناسان ما معرفتی نظام‌مند درباره سنت ندارند و کاری نکرده‌اند. درباره خود نهادهای مدرن هم تا حدودی کارهایی شده و جست‌وگریخته چیزهایی از آنها می‌دانیم. ولی باز کاری نظام‌مند درباره مسئله‌ای که می‌گوییم صورت نگرفته. وقتی می‌خواهیم از کیفیت اینجایی نهادهای مدرن‌مان بدانیم، یعنی اینکه مدرنیته در ایران چه شکلی دارد، مقایسه کنیم با شکل اصلی‌شان مثل زمینه ظهور در عکاسی است که اجازه می‌دهد تصویری را که برداشته‌اید، روشن‌تر ببینید. این یک زمینه ظهور است. مثلا پاسخ‌گویی قدرت یک عنصر در نظام‌های دموکراتیک است. پاسخ‌گویی و نهادهای پاسخ‌گو در جاهایی که وجود دارند به چه صورت و با چه مکانیسم‌هایی کار می‌کنند و چگونه به وجود آمده‌اند؟ با این مقایسه شاید کم‌وکاستی‌ها دیده شود. اگرچه حصر‌زدن از کم‌وکاستی‌ها نوعی مقوله غیاب است، می‌خواهم بگویم این مقوله هم می‌تواند به پژوهش‌هایی روشنگر منجر شود. می‌تواند یک دانش جامعه‌شناسی تولید کند که پاسخ‌گوی این مسائل باشد. نکته آخر اینکه خواندن کتاب حاضر این احساس را در من به وجود آورد که گویی تجربه روبرویی‌ما با مدرنیته از زمان عباس‌میرزا تا محمد عبده و سیدجمال اسدابادی و دیگران همیشه برای ما به نوعی تروماتیک و دردناک بوده و همیشه فقدان‌هایی را به رخ ما کشیده است. این امر در تجربه همه روشنفکران ما در اعصار مختلف ثبت شده. در تجربه روزمره بسیاری از مردم عادی هم وجود دارد و معمولا هر کس سفری به خارج دارد و برمی‌گردد افسرده می‌شود. این مقایسه خودش را خودبه‌خود بر ما تحمیل می‌کند.

ادامه در صفحه ۹

کتاب «نامیدن تعلیق»

را می‌توان به عنوان عکسی از لحظه حال توصیف کرد. لحظه‌ای که فرادیش را می‌توان از روی تجاریسی فهمید که در سال‌های اخیر با آن مواجه شده‌ایم. منطق زمان حال نوعی از دانش تولید می‌کند. نتیجه‌اش وضعیتی است که به صورت روزمره با آن درگیر هستیم. لحظه حال اجازه نمی‌دهد در چیزی که با آن مواجهیم غور و تأمل کنیم. منطق چیزی که با آن مواجهیم چیست؟ بر روی کلمه «منطق» تأکید می‌کنم. از چه عللانیتی برخوردار است؟ چگونه تکرار می‌شود؟ اینها سؤالات اصلی جامعه‌شناسی است. ما در این اثر به این موضوع پرداختیم که چه شد نوعی علوم اجتماعی که در اینجا به وجود آمد که این سؤال‌ها را مطرح نمی‌کند، به نحوی طرح مسئله می‌کند که انگار نظمی وجود ندارد.

تنها چیزی که می‌گوید این است که لحظه حال می‌گذرد: «این نیز بگذرد». ما با یک وضعیت برزخی روبه‌رو هستیم. یک چیزی در قبل وجود داشته و یک چیزی بناست در آینده به وجود بیاید. این وضعیت بینابینی است و ما چیز بیشتری نمی‌توانیم در مورد آن بگوییم جز اینکه می‌گذرد. در ذهن ما، معلم و دانشجو، این تصویر از نظم دانش شکل گرفت. تأمل کردیم که این «چیز» چیست، تاریخش چیست و چگونه می‌توان ممکن‌شدن آن را توضیح داد.

شکل‌گیری ایدئولوژی گذار

ما در این کتاب درباره تاریخ شکل‌گیری منطق زمان حال حرف زیادی زده‌ایم و فقط اشاره‌ای کوتاه به این موضوع داشته‌ایم. گفته‌ایم این منطق ممکن است قابل تحلیل و بازگشت به لحظه‌ای باشد که عباس میرزا پرشش عقب‌ماندگی ایران‌یان را مطرح کرد. ولی پاسخ به آن را باز گذاشته‌ایم. جلوتر که آمدیم در فصل اول نشان دادیم نمی‌توان تا آن زمان عقب رفت. در دهه ۱۳۴۰ جامعه‌شناسی تاریخی در ایران شکل می‌گیرد و دیدگاهی را ممکن می‌کند که در آن گذاراندیشی تبدیل به ایدئولوژی گذار می‌شود. در گذاراندیشی هنوز در یک طیف فکر می‌کنیم. مثلا وقتی به تقی‌زاده نگاه می‌کنیم متوجه می‌شویم او می‌کوشد راهکاری برای بخش خاکستری ایجاد کند. او وقتی این بخش خاکستری را می‌بیند، می‌گوید این بخش را باید به عالم علوم اجتماعی باشد، از جایگاه یک فعال سیاسی و دولتمرد، بدون اینکه بتواند مشخصه‌های آن را توضیح دهد، اینکه عقلانیت پشت آن چیست و چه چیزی آن چرخه را صورت می‌دهد، می‌کوشد در این لحظه تامل کند. از تقی‌زاده گفتم ولی می‌توان عقب‌تر رفت و اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی یا عیسی صدیق یا افراد دیگر را نیز در حوزه‌های مختلف، از سیاست تا دانشگاه، بررسی کرد. آنها هم مسئله‌شان این بود که چرا عقب ماندیم. صحبت از عقب‌ماندگی بلافاصله می‌رسید به اینکه استراتژی پیشرفت چیست. اما انکار یک جایی به لحظه‌ای رسیدیم که تلاش‌های صورت‌گرفته در راستای استراتژی‌های پیشرفت جواب نمی‌دهد و نتیجه‌اش وضعیتی است که باید متاملانه به آن پرداخت. آن‌گاه متوجه شدیم که ماچرا پیچیده‌تر از اینهاست. چرا آن الگویی که قبلی‌ها برای پیشرفت در نظر گرفتند جواب نداد؟ در این لحظه عده‌ای شروع می‌کنند به فاصله‌گیری از آن گذاراندیشی. رطبی به هیچ ذات مشخصی ندارد، بلکه عرق به ترک‌ها به ما حمله کردند و ما عقب ماندیم، اگر این وضعیت را جراحی کنیم و تغییر دهیم می‌توانیم دوباره باستان را به لحظه حال وصل کنیم و ایران هم مثل قبل قدرتمند می‌شود.

ولی بعدها به جایی می‌رسیم که انکار دیگر این سؤال مطرح نیست. مثلا به چهره‌هایی نظیر احمد اشرف، هما کاتوزیان یا فریدون آدمیت برمی‌خوریم که نوع نگاه‌شان به جهان و پدیده‌ها مثل نگاه تقی‌زاده و مسئله‌شان گذاراندیشانه نیست.

در این لحظه تغییری بسیار ظریف اتفاق می‌افتد. نگاهی شکل می‌گیرد که می‌گوید دلیل عقب‌ماندگی‌ما این نیست که فقط چیزی از بیرون آمده باشد و ما از آن عقب مانده باشیم،

اندیشه

ابراهیم توفیق در نشست نقد و بررسی کتاب «نامیدن تعلیق» در دانشگاه گیلان

پرش از روی لحظه حال



عکس: رویه رستنی

گروه اندیشه: هفته گذشته نشست نقد و بررسی کتاب «نامیدن تعلیق» برنامه‌ای پژوهشی برای جامعه‌شناسی تاریخی انتقادی در ایران» به همت گروه علوم اجتماعی دانشگاه گیلان با حضور ابراهیم توفیق، نوید زروایی، حسن چاوشیان، هادی نوری و فرزاد بوبانی برگزار شد. این کتاب حاصل کار تحقیق پنج‌ساله ابراهیم توفیق و جمعی از دانشجویان اوست حول این پرسش که چگونه می‌توان تاریخ ایران را غیرشرق‌شناسانه نوشت.

نویسندگان ایده اصلی کتاب را در مقدمه این‌گونه توضیح می‌دهند: «تمامی ما به عنوان کسانی که در این میدان حضور داشته‌ایم در لحظاتی متفاوتی با این توضیح که ما در شرایط تقابل یا گذار از سنت به مدرنیته هستیم برخورد کرده‌ایم. و اگر به حافظه خود رجوع کنیم کمابیش تجربه‌ای یکسان داشته‌ایم: در مواجهه با هر مسئله‌ای به مثابه موضوع تامل، زمانی که با توضیح آن در قالب گذار مواجه شده‌ایم طرحی در ذهن نقش بسته است: دو لحظه قبل (سنت) و

بلکه یک‌سری مبانی سنگین ساختاری فکری و درونی وجود دارد که اجازه نمی‌دهد گذار از سنت امکان‌پذیر شود. در این لحظه، سنت یک وزن و یکدستی پیدا می‌کند که به نظر نمی‌آید در ذهن تقی‌زاده وجود داشته باشد. اینجا یک تغییر اتفاق می‌افتد. در مقایسه با آنچه تقی‌زاده مشاهده می‌کرد، نسبت به مدرنیته نیز دقتی جامعه‌شناختی به وجود می‌آید. ولی این دقت جامعه‌شناختی همراه با متصلب‌کردن امور است. این جریان وضعیتی را در غرب مشاهده و بعد آن را با ایران مقایسه می‌کند. مثلا کاتوزیان وقتی درباره تاریخ غرب حرف می‌زند منظورش تاریخ انگلیس است که بسیار ایدئال نوشته شده، بعد این تاریخ را به کل غرب و یک وضعیت معین فراقلمی می‌کند و دست آخر هم می‌گوید خب! مدرنیته این است، سنت هم این است، ما هم در وضعیتی قرار داریم که این سنت دائما خودش را تجدید می‌کند و اگر

علیه‌اش شورش کنیم، دوباره استبداد برمی‌گردد. اینجا آن لحظه تاریخی است که ما فکر می‌کنیم گذاراندیشی بدل می‌شود به ایدئولوژی. گذشته و آینده متصلب و از هم جدا می‌شوند و دیگر از این منظر که قاعده چیست به موضوع پرداخته نمی‌شود. هم‌زمان در دهه ۱۳۴۰ مؤسسه تحقیقات اجتماعی نیز کاری را می‌کند که کاتوزیان انجام نمی‌کند. در آنجا با مجموعه‌ای از پژوهش‌های

اجتماعی روبه‌رو هستیم که اتفاقا گذاراندیشانه و بر اساس ایدئولوژی پیشرفت تلاش می‌کند بفهمد منطق زندگی روستایی چیست، منطق زندگی عشایری چیست، منطق زندگی شهری چیست و به دنبال این است که راهکار ارائه دهد و سیاست توسعه را امکان‌پذیر کند. یک لحظه مابعد هم وجود دارد که در آن دوگانه‌ای شکل می‌گیرد که به آن اشاره شد، یک سمت این دوگانه کاتوزیان ایستاده و سمت دیگرش نراقی، یعنی دو لحظه ممکن در علوم اجتماعی ایران. کار هر دو می‌توانست ادامه پیدا کند و ما نمی‌دانیم اگر فعالیت مؤسسه تحقیقات اجتماعی چه در دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ ادامه پیدا می‌کرد، آیا کاتوزیان باز به همین شکل حرف می‌زد که بعدها در سایر کتاب‌هایش مطرح کرد یا مجبور می‌شد خودش را نسبت به مؤسسه تحقیقات اجتماعی تصحیح کند. این مؤسسه از منظر پیشرفت‌گرایانه ولی منطق با واقعیت به تحقیق می‌پرداخت. من فکر می‌کنم اگر آن روند ادامه پیدا می‌کرد، کاتوزیان نمی‌توانست مثل امروز حرف بزند.

انقلاب فرهنگی یا انقلاب‌های فرهنگی در ۴۰ سال گذشته نیز در شکل‌گیری نظام دانش کنونی بسیار مهم هستند. یک مثال می‌زنم که منظورم روشن شود. من مدتی در دانشگاه علامه تدریس می‌کردم. اتفاقاتی افتاد. در ذهن من همه چیز

منطقی می‌گذشت و سعی می‌کردم دلایل آن را پیدا کنم. یک روز با یکی از اساتید صحبت می‌کردم، او گفت مسائل را خیلی ساده می‌بینم. گفت بعد از انقلاب فرهنگی که دانشگاه دوباره باز شد بسیاری از همکاران ما پرهیز داشتند از اینکه بروند در حوزه‌های جامعه‌شناسی مثل جامعه‌شناسی روستایی، جامعه‌شناسی سیاسی، یا جامعه‌شناسی اقشار تدریس کنند چون در آن صورت مجبور می‌شدند درباره واقعیت حرف بزنند. در نتیجه در میان اساتید گرایش زیادی به وجود آمد که همه بروند روش تحقیق تدریس کنند. این لحظه بزرگ‌شدن عجیب‌وغریب «روش» و به‌خصوص «روش کمی» بود.

خود این موضوع پیامدهایی در پی داشت. پیامد غلبه «روش» این بود که واقعیت پنهان بماند. پیامد دیگرش احتمالا این است که وقتی شما روش‌زده شوید یک‌جا هم نظریه‌زده می‌شوید. یعنی اگر بروید با پارسوزن یا آدورنو با اسپیواک یا فوکو کار کنید ممکن است عالم هیروتنی به وجود بیاید که به شما بگوید به واقعیت دست نزنید، آن را لمس نکنید و این فکر کنید چگونه فلان مسئله تولید شده و در نتیجه اجازه ندهد که شرایط امکان تولید واقعیت به موضوع تأمل‌تان بدل شود. ابتدا فکر می‌کردم که بناسنت کار درستی انجام شود. رقت جامعه‌شناسی خواندم. آنجا

که درس خوانده‌ام یاد گرفته‌ام این کارها را انجام دهم. من در فرانکفورت درس خواندم، آدورنو را می‌شناسم. هابرماس را می‌شناسم و نقدشان را می‌شناسم. اگر حمله آدورنو به پوپر را بررسی کنید، متوجه می‌شوید اصلا این‌طور نیست که آدورنو فقط در سطح نظری به پوزیتیویسم حمله می‌کند. من در دانشگاه مکتب فرانکفورت درس خوانده‌ام. بحث اساسی در دوره‌ای که من سر کلاس می‌رفتم جامعه‌شناسی سازمان‌ها و جامعه‌شناسی صنعتی بود. یعنی کسانی که زبردست آدورنو و هورکهایمر بودند می‌گفتند چگونه در کارخانه جامعه‌شناسی صنعتی انجام دهیم، چگونه سازمان‌ها را تشخیص دهیم، چگونه با نمونه‌های مادی جامعه درگیر شویم و... وقتی آدورنو پوپر و پوزیتیویسم را نقد می‌کند منظورش این نیست که به عالم هیروت برویم. او دارد نوعی دیگر از نگاه به واقعیت، تکنیکی این واقعیت، را نشان می‌دهد، واقعیتی که در آن قرار گرفته است.

منطق نظام‌دانش

تمام تلاش ما در این کتاب مسئله‌سازکردن این موضوع است که چه شد ما نظام دانشی درست کردیم که بعد بگوییم جامعه‌شناسی یعنی فرزندزن درباره یک موضوع، بگوییم «آن نیز بگذرد». اگر این‌طور است چرا باید و قتمان را تلف کنیم و نشان دهیم منطق «آن چیزی که

بگذرد» چیست؟ این چیزی است که سعی کردیم تاریخ آن را تا این لحظه بفهمیم. پژوهشی که انجام شده ادامه دارد و در کتاب هم گفته‌ایم که لحظه‌ای تمام‌شده نیست. این کار صورت‌بندی آن لحظه است و به این شکل در ذهن ما منعقد شده. بحث‌های من در این جلسه تاریخی‌تر است. اما به وجه دیگری هم می‌توان اشاره کرد. چند نقد به این کار وارد است. فقط اشاره‌ای کوتاه می‌کنم. مثلا می‌گویند چرا شما به نظام دانش ایراد می‌گیرید؟ چرا خودتان فقط حرف می‌زنید و نمی‌روید آن را تغییر دهید؟ می‌توانیم به این نقد پاسخی دهم‌دستی بدهم که در کتاب تک‌تک ما در انجام پژوهش‌های تاریخی با آن مواجه بودیم ما را به اینجا رساند که این مسئله‌ای اساسی است و از جایی زور وارد می‌شود. مثلا من دوست دارم بروم درباره موسیقی کار کنم، درباره جنگل، درباره مسئله آب در ایران کار کنم. سپس برای کار دنبال یک سند می‌گردم که بناسنت اینجا باشد ولی نیست، یا اصلا وجود خارجی ندارد یا در جایی دیگر است. از خودمان می‌پرسیم چرا این سند وجود ندارد؟ چرا باید در جایی که به طور طبیعی باشد نیست و چرا برده‌اند در جایی دیگر قرارش داده‌اند؟ آیا این خودش منطق دارد یا ندارد؟ آیا این خود درواقع یک نظم‌یافتگی است که سپس نوعی معین از

تولید دانش را نامکنم می‌سازد؟ موضوع برای ما معرفت‌شناسانه نیست. ما وقتی راجع به نظم دانش حرف می‌زنیم منظورمان همین‌جاست، [همین جایی که در آن زندگی می‌کنیم]. اینکه من حرف می‌زنم و شما شنونده‌اید، بوروکراسی موجود، انقلاب‌های فرهنگی، این نوع گزینش دانشجویان و استادان و... منظوران همین‌هاست، یعنی اموری مادی که نوعی از نظام دانش را ممکن و انواع دیگر را نامکنم می‌سازد. این آن چیزی است که مسئله ما بوده و فکر می‌کنیم اول از همه خود این یک نظم است که به ما فشار می‌آورد.

البته این نظم نسبتی با انواع نظم‌های دیگر دارد. ما مطلقا قائل به این نیستیم که در وضعیتی بی‌نظم قرار داریم. به صورت هستی‌شناسانه می‌توان گفت که در هر وضعیتی همیشه میان نظم و آشوب نسبتی وجود دارد. این یک موضوع کلی است. ولی به‌عنوان جامعه‌شناس وظیفه این است که نظم‌ها را تشخیص و عقلانیت پشت آن را توضیح دهیم. این نظم دانشی که به آن اشاره می‌کنیم و در کتاب بررسی می‌شود در نسبتی با نظم ملت- دولت، نظم اقتصادی، نظم حقوقی و... قرار دارد. همه آن نظم‌ها این نظم را ممکن کرده و این نظم هم آن نظم‌ها را. اگر ما تذکرى درباره این قضیه می‌دهیم به این معنا نیست که چشمان را به روی بقیه بخش‌ها بسته‌ایم. هدف ما فقط ورود به این قضیه است که نظم و هستی‌شناسی خودمان را توضیح دهیم و بررسی کنیم که آیا ممکن است همین تجربه را به سایر حوزه‌ها بسط داد، بدون اینکه رابطه خاص و عام برقرار کرد و گفت همان منطقى است که در اینجا حکم‌فرماست در جاهای دیگر هم وجود دارد. منطقى که در اینجا هست می‌تواند در کنار منطق‌های دیگر معنادار شود بی‌آنکه آن منطق‌ها با این منطق یکسان باشند. این سرآغاز یک جامعه‌شناسی تاریخی انتقادی است. این برنامه معنایی که ما در اینجا می‌فهمیم. این برنامه پژوهشی، بدون اینکه مدعی باشد حدودودش را می‌داند، قصد دارد خواننده را به این سمت هل دهد.

ما در این کتاب بر فردیت تاریخی تأکید داریم. تجارب مختلفی صورت می‌گیرد و درباره همه آنها نیز باید در موقع خودشان بحث شود. فهم ما در یک متن عمومی‌تر قرار می‌گیرد، در کلیتی که اصولا امکان‌پذیر می‌کند درباره جزء در ارتباط با خود جزء حرف بزنیم. ما نخواسسیم با توجه به فردیت، پدیده را از جایگاهی تاریخی – که آن را ممکن کرد – خارج کنیم. رفت‌وآمدی داریم بین آنچه به‌عنوان «کل» ارزیابی می‌کنیم و آسمش را می‌گذاریم مدرنیته (یا سرمایه‌داری) و فردیت تاریخی. به‌هرحال این وضعیتی جدید است که جهان دویست سال است در آن قرار دارد. ما یک لحظه بیرون از آن قرار نداریم و هر تکان و حرکتی که اکنون در هر حوزه‌ای انجام می‌دهیم اصولا قابل تامل و بحث نیست، مگر اینکه در زمینه‌ای بزرگ‌تر موضوع تامل قرار بگیرد.

گفته‌ها

به آینده‌های نامعلوم

پرتاب می‌شویم

● مقصود فراستخواه در نشست «آینده علوم انسانی در ایران»: مهر، درک من از آینده‌پژوهی این است: سامانه‌ای از سعی عالمانه، سیستمی از مفاهیم، گزارش‌ها و روش‌هاست که سیستمی برای سعی عالمانه طراحی می‌کند. تا بررسی و فهم روشمند و موفق حوزه‌های آینده صورت گیرد. در اینجا، وجود پلتفرمی برای گفت‌وگو و جست‌وجوی رضایت‌بخش برای شبکه ذی‌نفعان مهم‌ترین مسئله است. برای اینکه بتوانیم آینده را توضیح دهیم و برای مثال آینده‌های محتمل را پیش‌بینی کنیم. فرض من این است که آینده‌پژوهی بیشتر یک فرهنگ و فرایند است تا یک ابزار. آینده‌پژوهی قبل از اینکه یک ابزار باشد، یک طرز تفکر و یک فرایند گفت‌وگویی است. اینکه امروز در ایران این بحران‌ها وجود دارند، به این دلیل است که ما فرهنگ آینده‌پژوهی نداریم و به آینده پرتاب می‌شویم. ما به آینده‌های نامعلوم پرتاب می‌شویم، چون فرهنگ آینده‌پژوهی نداریم. آینده‌پژوهی مدل‌های ذهنی ما را تغییر می‌دهد و ما را برای مواجهه با تغییرات فراوان آماده می‌کند و از غافلگیرشدن مصون می‌مانیم. ما باید آینده‌های بدیل را خوب بفهمیم، در ساختن آینده‌مان سقیم شویم و برای تقلیل مهارت‌ها و ارتقای شرایط زیست‌مان امید معرفی و زبانی داشته باشیم.

مشکل ما این است که زیادی تاریخ داریم و وزن تاریخمان زیاد است. من هم همه پس‌زمینه‌های تاریخی و سرزمین‌مان را دوست دارم. ولی واقعیت این است که بدبختی ما از همین سنگینی تاریخمان شکل گرفته است. ساختن آینده برای ملتی که وزن گذشته‌اش سنگین است، دشوار است. کشورهایی که تاریخ سبکی دارند، راحت‌تر خودشان را با دنیا وفق می‌دهند. ولی ما تا بخواییم به چالش‌های گذشته تاریخی‌مان در مسائل وارد شویم، زمان و انرژی زیادی از دست می‌دهیم. برای همین مهم است که ضمن علاقه‌مندبودن به تاریخ، رومانی به آینده باشد. وزن تاریخ، نباید ما را سنگین کند. باید گسست‌های زمان را بفهمیم و سعی کنیم به روز دانشگاه مدرن را به نظامی‌بعجساییم. دنیا به‌طور ساده شده است. باید از غارهای ذهنی اصحاب کهفی‌مان بیرون بیاییم. در دنیا تحولاتی صورت گرفته و پیرش آنها به معنای بی‌هویتی‌ما نیست. به همین صورت باید هویت سرزمینی‌مان را حفظ کنیم. باید حالمان را به سوی آینده هُل دهیم. اگر کتاب‌های علوم انسانی با این وضعیت وفق پیدا نکنند، فقط بازپژه دانشجویان می‌شوند. علوم انسانی در ایران هنوز اختیارات معرفت‌شناختی ندارد و مشروعیات آن محل بحث است. استقلال و آزادی آکادمیک برای علوم انسانی دشوار است و دانشگاه‌های علوم انسانی نمی‌توانند به ساختن دانشگاه‌های فنی کار کنند. سطره کمیت و تمرکزگرایی در علوم انسانی ایران وجود دارد و همچنین مشکل کیفیت. بدنه علوم انسانی ما کرخت است. دانشجویان زیادی داریم، بدنه آموزش عالی‌مان در علوم انسانی سنگین است و کمیت و پوپولیسم بر ما سیطره دارد. از طرفی، سرمایه علوم اجتماعی در ایران در حال کاهش است و فرسایش یافته. همچنین تصویر علوم اجتماعی در جامعه خودش شده است. سؤالی که مطرح می‌شود این است که کدام فورمایسون قدرت منجر به ورود علوم انسانی در ایران شد؟ عواملی که در این جریان اثرگذار بودند، عبارت‌اند از شهرنشینی، رشد طبقه متوسط جدید شهری، ورود روشنفکران به حاکماتش است. تمام اینها یافته. همچنین تصویر علوم اجتماعی در جامعه خودش شده است. سؤالی که مطرح می‌شود این است که کدام فورمایسون قدرت منجر به ورود علوم انسانی در ایران شد؟ عواملی که در این جریان اثرگذار بودند، عبارت‌اند از شهرنشینی، رشد طبقه متوسط جدید شهری، ورود روشنفکران به حاکماتش است. تمام اینها یافته. همچنین تصویر علوم اجتماعی در جامعه خودش شده است. سؤالی که مطرح می‌شود این است که کدام فورمایسون قدرت منجر به ورود علوم انسانی در ایران شد؟ عواملی که در این جریان اثرگذار بودند، عبارت‌اند از شهرنشینی، رشد طبقه متوسط جدید شهری، ورود روشنفکران به حاکماتش است. تمام اینها یافته. همچنین تصویر علوم اجتماعی در جامعه خودش شده است. سؤالی که مطرح می‌شود این است که کدام فورمایسون قدرت منجر به ورود علوم انسانی در ایران شد؟ عواملی که در این جریان اثرگذار بودند، عبارت‌اند از شهرنشینی، رشد طبقه متوسط جدید شهری، ورود روشنفکران به حاکماتش است. تمام اینها یافته. همچنین تصویر علوم اجتماعی در جامعه خودش شده است. سؤالی که مطرح می‌شود این است که کدام فورمایسون قدرت منجر به ورود علوم انسانی در ایران شد؟ عواملی که در این جریان اثرگذار بودند، عبارت‌اند از شهرنشینی، رشد طبقه متوسط جدید شهری، ورود روشنفکران به حاکماتش است. تمام اینها یافته. همچنین تصویر علوم اجتماعی در جامعه خودش شده است. سؤالی که مطرح می‌شود این است که کدام فورمایسون قدرت منجر به ورود علوم انسانی در ایران شد؟ عواملی که در این جریان اثرگذار بودند، عبارت‌اند از شهرنشینی، رشد طبقه متوسط جدید شهری، ورود روشنفکران به حاکماتش است. تمام اینها یافته. همچنین تصویر علوم اجتماعی در جامعه خودش شده است. سؤالی که مطرح می‌شود این است که کدام فورمایسون قدرت منجر به ورود علوم انسانی در ایران شد؟ عواملی که در این جریان اثرگذار بودند، عبارت‌اند از شهرنشینی، رشد طبقه متوسط جدید شهری، ورود روشنفکران به حاکماتش است. تمام اینها یافته. همچنین تصویر علوم اجتماعی در جامعه خودش شده است. سؤالی که مطرح می‌شود این است که کدام فورمایسون قدرت منجر به ورود علوم انسانی در ایران شد؟ عواملی که در این جریان اثرگذار بودند، عبارت‌اند از شهرنشینی، رشد طبقه متوسط جدید شهری، ورود روشنفکران به حاکماتش است. تمام اینها یافته. همچنین تصویر علوم اجتماعی در جامعه خودش شده است. سؤالی که مطرح می‌شود این است که کدام فورمایسون قدرت منجر به ورود علوم انسانی در ایران شد؟ عواملی که در این جریان اثرگذار بودند، عبارت‌اند از شهرنشینی، رشد طبقه متوسط جدید شهری، ورود روشنفکران به حاکماتش است. تمام اینها یافته. همچنین تصویر علوم اجتماعی در جامعه خودش شده است. سؤالی که مطرح می‌شود این است که کدام فورمایسون قدرت منجر به ورود علوم انسانی در ایران شد؟ عواملی که در این جریان اثرگذار بودند، عبارت‌اند از شهرنشینی، رشد طبقه متوسط جدید شهری، ورود روشنفکران به حاکماتش است. تمام اینها یافته. همچنین تصویر علوم اجتماعی در جامعه خودش شده است. سؤالی که مطرح می‌شود این است که کدام فورمایسون قدرت منجر به ورود علوم انسانی در ایران شد؟ عواملی که در این جریان اثرگذار بودند، عبارت‌اند از شهرنشینی، رشد طبقه متوسط جدید شهری، ورود روشنفکران به حاکماتش است. تمام اینها یافته. همچنین تصویر علوم اجتماعی در جامعه خودش شده است. سؤالی که مطرح می‌شود این است که کدام فورمایسون قدرت منجر به ورود علوم انسانی در ایران شد؟ عواملی که در این جریان اثرگذار بودند، عبارت‌اند از شهرنشینی، رشد طبقه متوسط جدید شهری، ورود روشنفکران به حاکماتش است. تمام اینها یافته. همچنین تصویر علوم اجتماعی در جامعه خودش شده است. سؤالی که مطرح می‌شود این است که کدام فورمایسون قدرت منجر به ورود علوم انسانی در ایران شد؟ عواملی که در این جریان اثرگذار بودند، عبارت‌اند از شهرنشینی، رشد طبقه متوسط جدید شهری، ورود روشنفکران به حاکماتش است. تمام اینها یافته. همچنین تصویر علوم اجتماعی در جامعه خودش شده است. سؤالی که مطرح می‌شود این است که کدام فورمایسون قدرت منجر به ورود علوم انسانی در ایران شد؟ عواملی که در این جریان اثرگذار بودند، عبارت‌اند از شهرنشینی، رشد طبقه متوسط جدید شهری، ورود روشنفکران به حاکماتش است. تمام اینها یافته. همچنین تصویر علوم اجتماعی در جامعه خودش شده است. سؤالی که مطرح می‌شود این است که کدام فورمایسون قدرت منجر به ورود علوم انسانی در ایران شد؟ عواملی که در این جریان اثرگذار بودند، عبارت‌اند از شهرنشینی، رشد طبقه متوسط جدید شهری، ورود روشنفکران به حاکماتش است. تمام اینها یافته. همچنین تصویر علوم اجتماعی در جامعه خودش شده است. سؤالی که مطرح می‌شود این است که کدام فورمایسون قدرت منجر به ورود علوم انسانی در ایران شد؟ عواملی که در این جریان اثرگذار بودند، عبارت‌اند از شهرنشینی، رشد طبقه متوسط جدید شهری، ورود روشنفکران به حاکماتش است. تمام اینها یافته. همچنین تصویر علوم اجتماعی در جامعه خودش شده است. سؤالی که مطرح می‌شود این است که کدام فورمایسون قدرت منجر به ورود علوم انسانی در ایران شد؟ عواملی که در این جریان اثرگذار بودند، عبارت‌اند از شهرنشینی، رشد طبقه متوسط جدید شهری، ورود روشنفکران به حاکماتش است. تمام اینها یافته. همچنین تصویر علوم اجتماعی در جامعه خودش شده است. سؤالی که مطرح می‌شود این است که کدام فورمایسون قدرت منجر به ورود علوم انسانی در ایران شد؟ عواملی که در این جریان اثرگذار بودند، عبارت‌اند از شهرنشینی، رشد طبقه متوسط جدید شهری، ورود روشنفکران به حاکماتش است. تمام اینها یافته. همچنین تصویر علوم اجتماعی در جامعه خودش شده است. سؤالی که مطرح می‌شود این است که کدام فورمایسون قدرت منجر به ورود علوم انسانی در ایران شد؟ عواملی که در این جریان اثرگذار بودند، عبارت‌اند از شهرنشینی، رشد طبقه متوسط جدید شهری، ورود روشنفکران به حاکماتش است. تمام اینها یافته. همچنین تصویر علوم اجتماعی در جامعه خودش شده است. سؤالی که مطرح می‌شود این است که کدام فورمایسون قدرت منجر به ورود علوم انسانی در ایران شد؟ عواملی که در این جریان اثرگذار بودند، عبارت‌اند از شهرنشینی، رشد طبقه متوسط جدید شهری، ورود روشنفکران به حاکماتش است. تمام اینها یافته. همچنین تصویر علوم اجتماعی در جامعه خودش شده است. سؤالی که مطرح می‌شود این است که کدام فورمایسون قدرت منجر به ورود علوم انسانی در ایران شد؟ عواملی که در این جریان اثرگذار بودند، عبارت‌اند از شهرنشینی، رشد طبقه متوسط جدید شهری، ورود روشنفکران به حاکماتش است. تمام اینها یافته. همچنین تصویر علوم اجتماعی در جامعه خودش شده است. سؤالی که مطرح می‌شود این است که کدام فورمایسون قدرت منجر به ورود علوم انسانی در ایران شد؟ عواملی که در این جریان اثرگذار بودند، عبارت‌اند از شهرنشینی، رشد طبقه متوسط جدید شهری، ورود روشنفکران به حاکماتش است. تمام اینها یافته. همچنین تصویر علوم اجتماعی در جامعه خودش شده است. سؤالی که مطرح می‌شود این است که کدام فورمایسون قدرت منجر به ورود علوم انسانی در ایران شد؟ عواملی که در این جریان اثرگذار بودند، عبارت‌اند از شهرنشینی، رشد طبقه متوسط جدید شهری، ورود روشنفکران به حاکماتش است. تمام اینها یافته. همچنین تصویر علوم اجتماعی در جامعه خودش شده است. سؤالی که مطرح می‌شود این است که کدام فورمایسون قدرت منجر به ورود علوم انسانی در ایران شد؟ عواملی که در این جریان اثرگذار بودند، عبارت‌اند از شهرنشینی، رشد طبقه متوسط جدید شهری، ورود روشنفکران به حاکماتش است. تمام اینها یافته. همچنین تصویر علوم اجتماعی در جامعه خودش شده است. سؤالی که مطرح می‌شود این است که کدام فورمایسون قدرت منجر به ورود علوم انسانی در ایران شد؟ عواملی که در این جریان اثرگذار بودند، عبارت‌اند از شهرنشینی، رشد طبقه متوسط جدید شهری، ورود روشنفکران به حاکماتش است. تمام اینها یافته. همچنین تصویر علوم اجتماعی در جامعه خودش شده است. سؤالی که مطرح می‌شود این است که کدام فورمایسون قدرت منجر به ورود علوم انسانی در ایران شد؟ عواملی که در این جریان اثرگذار بودند، عبارت‌اند از شهرنشینی، رشد طبقه متوسط جدید شهری، ورود روشنفکران به حاکماتش است. تمام اینها یافته. همچنین تصویر علوم اجتماعی در جامعه خودش شده است. سؤالی که مطرح می‌شود این است که کدام فورمایسون قدرت منجر به ورود علوم انسانی در ایران شد؟ عواملی که در این جریان اثرگذار بودند، عبارت‌اند از شهرنشینی، رشد طبقه متوسط جدید شهری، ورود روشنفکران به حاکماتش است. تمام اینها یافته. همچنین تصویر علوم اجتماعی در جامعه خودش شده است. سؤالی که مطرح می‌شود این است که کدام فورمایسون قدرت منجر به ورود علوم انسانی در ایران شد؟ عواملی که در این جریان اثرگذار بودند، عبارت‌اند از شهرنشینی، رشد طبقه متوسط جدید شهری، ورود روشنفکران به حاکماتش است. تمام اینها یافته. همچنین تصویر علوم اجتماعی در جامعه خودش شده است. سؤالی که مطرح می‌شود این است که کدام فورمایسون قدرت منجر به ورود علوم انسانی در ایران شد؟ عواملی که در این جریان اثرگذار بودند، عبارت‌اند از شهرنشینی، رشد طبقه متوسط جدید شهری، ورود روشنفکران به حاکماتش است. تمام اینها یافته. همچنین تصویر علوم اجتماعی در جامعه خودش شده است. سؤالی که مطرح می‌شود این است که کدام فورمایسون قدرت منجر به ورود علوم انسانی در ایران شد؟ عواملی که در این جریان اثرگذار بودند، عبارت‌اند از شهرنشینی، رشد طبقه متوسط جدید شهری، ورود روشنفکران به حاکماتش است. تمام اینها یافته. همچنین تصویر علوم اجتماعی در جامعه خودش شده است. سؤالی که مطرح می‌شود این است که کدام فورمایسون قدرت منجر به ورود علوم انسانی در ایران شد؟ عواملی که در این جریان اثرگذار بودند، عبارت‌اند از شهرنشینی، رشد طبقه متوسط جدید شهری، ورود روشنفکران به حاکماتش است. تمام اینها یافته. همچنین تصویر علوم اجتماعی در جامعه خودش شده است. سؤالی که مطرح می‌شود این است که کدام فورمایسون قدرت منجر به ورود علوم انسانی در ایران شد؟ عواملی که در این جریان اثرگذار بودند، عبارت‌اند از شهرنشینی، رشد طبقه متوسط جدید شهری، ورود روشنفکران به حاکماتش است. تمام اینها یافته. همچنین تصویر علوم اجتماعی در جامعه خودش شده است. سؤالی که مطرح می‌شود این است که کدام فورمایسون قدرت منجر به ورود علوم انسانی در ایران شد؟ عواملی که در این جریان اثرگذار بودند، عبارت‌اند از شهرنشینی، رشد طبقه متوسط جدید شهری، ورود روشنفکران به حاکماتش است. تمام اینها یافته. همچنین تصویر علوم اجتماعی در جامعه خودش شده است. سؤالی که مطرح می‌شود این است که کدام فورمایسون قدرت منجر به ورود علوم انسانی در ایران شد؟ عواملی که در این جریان اثرگذار بودند، عبارت‌اند از شهرنشینی، رشد طبقه متوسط جدید شهری، ورود روشنفکران به حاکماتش است. تمام اینها یافته. همچنین تصویر علوم اجتماعی در جامعه خودش شده است. سؤالی که مطرح می‌شود این است که کدام فورمایسون قدرت منجر به ورود علوم انسانی در ایران شد؟ عواملی که در این جریان اثرگذار بودند، عبارت‌اند از شهرنشینی، رشد طبقه متوسط جدید شهری، ورود روشنفکران به حاکماتش است. تمام اینها یافته. همچنین تصویر علوم اجتماعی در جامعه خودش شده است. سؤالی که مطرح می‌شود این است که کدام فورمایسون قدرت منجر به ورود علوم انسانی در ایران شد؟ عواملی که در این جریان اثرگذار بودند، عبارت‌اند از شهرنشینی، رشد طبقه متوسط جدید شهری، ورود روشنفکران به حاکماتش است. تمام اینها یافته. همچنین تصویر علوم اجتماعی در جامعه خودش شده است. سؤالی که مطرح می‌شود این است که کدام فورمایسون قدرت منجر به ورود علوم انسانی در ایران شد؟ عواملی که در این جریان اثرگذار بودند، عبارت‌اند از شهرنشینی، رشد طبقه متوسط جدید شهری، ورود روشنفکران به حاکماتش است. تمام اینها یافته. همچنین تصویر علوم اجتماعی در جامعه خودش شده است. سؤالی که مطرح می‌شود این است که کدام فورمایسون قدرت منجر به ورود علوم انسانی در ایران شد؟ عواملی که در این جریان اثرگذار بودند، عبارت‌اند از شهرنشینی، رشد طبقه متوسط جدید شهری، ورود روشنفکران به حاکماتش است. تمام اینها یافته. همچنین تصویر علوم اجتماعی در جامعه خودش شده است. سؤالی که مطرح می‌شود این است که کدام فورمایسون قدرت منجر به ورود علوم انسانی در ایران شد؟ عواملی که در این جریان اثرگذار بودند، عبارت‌اند از شهرنشینی، رشد طبقه متوسط جدید شهری، ورود روشنفکران به حاکماتش است. تمام اینها یافته. همچنین تصویر علوم اجتماعی در جامعه خودش شده است. سؤالی که مطرح می‌شود این است که کدام فورمایسون قدرت منجر به ورود علوم انسانی در ایران شد؟ عواملی که در این جریان اثرگذار بودند، عبارت‌اند از شهرنشینی، رشد طبقه متوسط جدید شهری، ورود روشنفکران به حاکماتش است. تمام اینها یافته. همچنین تصویر علوم اجتماعی در جامعه خودش شده است. سؤالی که مطرح می‌شود این است که کدام فورمایسون قدرت منجر به ورود علوم انسانی در ایران شد؟ عواملی که در این جریان اثرگذار بودند، عبارت‌اند از شهرنشینی، رشد طبقه متوسط جدید شهری، ورود روشنفکران به حاکماتش است. تمام اینها یافته. همچنین تصویر علوم اجتماعی در جامعه خودش شده است. سؤالی که مطرح می‌شود این است که کدام فورمایسون قدرت منجر به ورود علوم انسانی در ایران شد؟ عواملی که در این جریان اثرگذار بودند، عبارت‌اند از شهرنشینی، رشد طبقه متوسط جدید شهری، ورود روشنفکران به حاکماتش است. تمام اینها یافته. همچنین تصویر علوم اجتماعی در جامعه خودش شده است. سؤالی که مطرح می‌شود این است که کدام فورمایسون قدرت منجر به ورود علوم انسانی در ایران شد؟ عواملی که در این جریان اثرگذار بودند، عبارت‌اند از شهرنشینی، رشد طبقه متوسط جدید شهری، ورود روشنفکران به حاکماتش است. تمام اینها یافته. همچنین تصویر علوم اجتماعی در جامعه خودش شده است. سؤالی که مطرح می‌شود این است که کدام فورمایسون قدرت منجر به ورود علوم انسانی در ایران شد؟ عواملی که در این جریان اثرگذار بودند، عبارت‌اند از شهرنشینی، رشد طبقه متوسط جدید شهری، ورود روشنفکران به حاکماتش است. تمام اینها یافته. همچنین تصویر علوم اجتماعی در جامعه خودش شده است. سؤالی که مطرح می‌شود این است که کدام فورمایسون قدرت منجر به ورود علوم انسانی در ایران شد؟ عواملی که در این جریان اثرگذار بودند، عبارت‌اند از شهرنشینی، رشد طبقه متوسط جدید شهری، ورود روشنفکران به حاکماتش است. تمام اینها یافته. همچنین تصویر علوم اجتماعی در جامعه خودش شده است. سؤالی که مطرح می‌شود این است که کدام فورمایسون قدرت منجر به ورود علوم انسانی در ایران شد؟ عواملی که در این جریان اثرگذار بودند، عبارت‌اند از شهرنشینی، رشد طبقه متوسط جدید شهری، ورود روشنفکران به حاکماتش است. تمام اینها یافته. همچنین تصویر علوم اجتماعی در جامعه خودش شده است. سؤالی که مطرح می‌شود این است که کدام فورمایسون قدرت منجر به ورود علوم انسانی در ایران شد؟ عواملی که در این جریان اثرگذار بودند، عبارت‌اند از شهرنشینی، رشد طبقه متوسط جدید شهری، ورود روشنفکران به حاکماتش است. تمام اینها یافته. همچنین تصویر علوم اجتماعی در جامعه خودش شده است. سؤالی که مطرح می‌شود این است که کدام فورمایسون قدرت منجر به ورود علوم انسانی در ایران شد؟ عواملی که در این جریان اثرگذار بودند، عبارت‌اند از شهرنشینی، رشد طبقه متوسط جدید شهری، ورود روشنفکران به حاکماتش است. تمام اینها یافته. همچنین تصویر علوم اجتماعی در جامعه خودش شده است. سؤالی که مطرح می‌شود این است که کدام فورمایسون قدرت منجر به ورود علوم انسانی در ایران شد؟ عواملی که در این جریان اثرگذار بودند، عبارت‌اند از شهرنشینی، رشد طبقه متوسط جدید شهری، ورود روشنفکران به حاکماتش است. تمام اینها یافته. همچنین تصویر علوم اجتماعی در جامعه خودش شده است. سؤالی که مطرح می‌شود این است که کدام فورمایسون قدرت منجر به ورود علوم انسانی در ایران شد؟ عواملی که در این جریان اثرگذار بودند، عبارت‌اند از شهرنشینی، رشد طبقه متوسط جدید شهری، ورود روشنفکران به حاکماتش است. تمام اینها یافته. همچنین تصویر علوم اجتماعی در جامعه خودش شده است. سؤالی که مطرح می‌شود این است که کدام فورمایسون قدرت منجر به ورود علوم انسانی در ایران شد؟ عواملی که در این جریان اثرگذار بودند، عبارت‌اند از شهرنشینی، رشد طبقه متوسط جدید شهری، ورود روشنفکران به حاکماتش است. تمام اینها یافته. همچنین تصویر علوم اجتماعی در جامعه خودش شده است. سؤالی که مطرح می‌شود این است که کدام فورمایسون قدرت منجر به ورود علوم انسانی در ایران شد؟ عواملی که در این جریان اثرگذار بودند، عبارت‌اند از شهرنشینی، رشد طبقه متوسط جدید شهری، ورود روشنفکران به حاکماتش است. تمام اینها یافته. همچنین تصویر علوم اجتماعی در جامعه خودش شده است. سؤالی که مطرح می‌شود این است که کدام فورمایسون قدرت منجر به ورود علوم انسانی در ایران شد؟ عواملی که در این جریان اثرگذار بودند، عبارت‌اند از شهرنشینی، رشد طبقه متوسط جدید شهری، ورود روشنفکران به حاکماتش است. تمام اینها یافته. همچنین تصویر علوم اجتماعی در جامعه خودش شده است. سؤالی که مطرح می‌شود این است که کدام فورمایسون قدرت منجر به ورود علوم انسانی در ایران شد؟ عواملی که در این جریان اثرگذار بودند، عبارت‌اند از شهرنشینی، رشد طبقه متوسط جدید شهری، ورود روشنفکران به حاکماتش است. تمام اینها یافته. همچنین تصویر علوم اجتماعی در جامعه خودش شده است. سؤالی که مطرح می‌شود این است که کدام فورمایسون قدرت منجر به ورود علوم انسانی در ایران شد؟ عواملی که در این جریان اثرگذار بودند، عبارت‌اند از شهرنشینی، رشد طبقه متوسط جدید شهری، ورود روشنفکران به حاکماتش است. تمام اینها یافته. همچنین تصویر علوم اجتماعی در جامعه خودش شده است. سؤالی که مطرح می‌شود این است که کدام فورمایسون قدرت منجر به ورود علوم انسانی در ایران شد؟ عواملی که در این جریان اثرگذار بودند، عبارت‌اند از شهرنشینی، رشد طبقه متوسط جدید شهری، ورود روشنفکران به حاکماتش است. تمام اینها یافته. همچنین تصویر علوم اجتماعی در جامعه خودش شده است. سؤالی که مطرح می‌شود این است که کدام فورمایسون قدرت منجر به ورود علوم انسانی در ایران شد؟ عواملی که در این جریان اثرگذار بودند، عبارت‌اند از شهرنشینی، رشد طبقه متوسط جدید شهری، ورود روشنفکران به حاکماتش است. تمام اینها یافته. همچنین تصویر علوم اجتماعی در جامعه خودش شده است. سؤالی که مطرح می‌شود این است که کدام فورمایسون قدرت منجر به ورود علوم انسانی در ایران شد؟ عواملی که در این جریان اثرگذار بودند، عبارت‌اند از شهرنشینی، رشد طبقه متوسط جدید شهری، ورود روشنف